

چرخش نخبگان در شاهنامه ی فردوسی (بر اساس نظریه ویلفردو پارتو)

رسول رستمی^۱، محمدرضا راشد محصل^۲

^۱دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی،

بیرجند، ایران

^۲استاد تمام دانشگاه فردوسی مشهد (استاد مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد بیرجند)، گروه زبان و ادبیات

فارسی نویسنده مسئول

چکیده

یکی از نظریه های مهم در رابطه با توزیع قدرت و تعادل اجتماعی، نظریه ی چرخش نخبگان ویلفردو پارتو (۱۹۲۳-۱۸۴۸) است. پارتو در توزیع قدرت، قائل به یک تقسیم بندی دو گانه بود؛ طبقه ی بالا و طبقه ی فرودست که در هر دو طبقه، عناصر نخبه یا برگزیده وجود دارند. هنگامی که عناصر برتر در طبقه ی فرودست و عناصر پست در طبقه ی بالادست انباشته می شود، توازن اجتماعی به هم می خورد. شاهنامه ی فردوسی به عنوان متنی باز و پویا، خوانش بسیاری از ساز و کار های قدرت، توزیع قوا، تعادل یا عدم تعادل اجتماعی و... را ممکن می سازد. در این مقاله، نظریه ی چرخش نخبگان پارتو در تحلیل مناسبات نخبگان دینی (موبدان) و نخبگان نظامی (جنگاوران / پهلوانان) در شاهنامه بررسی شده است. فرض نگارندگان بر این بوده است که چرخش نخبگان را می توان در چهار دوره ی پادشاهی شاهنامه (پیشدادیان، پادشاهان کیانی، اشکانیان، و ساسانیان) مشاهده کرد. در دوره ی پیشدادیان و به ویژه پادشاهان کیانی، نخبگان حاکم از طبقه ی جنگاور که به تعبیر پارتو شیران نامیده می شوند انتخاب شده اند و در دوره ی پادشاهان اشکانی و به ویژه پادشاهان ساسانی در میان نخبگان حاکم چیرگی با موبدان و به تعبیر پارتو روباهان است. ویژگی های خلقی چون سازشکاری، فریب کاری و شکیبایی از صفت های نخبگان روباه صفت و مکار و ویژگی های خلقی نظیر شجاعت، ناشکیبایی، عزم راسخ و... از ویژگی های نخبگان قهار و شیر صفت است. با مراجعه به تاریخ ایران باستان و به ویژه در حکومت ساسانیان به وضوح می توان انباشت قدرت در دست نخبگان مکار را مشاهده کرد و یکی از عوامل مهم در فروپاشی حکومت ساسانیان به دست اعراب مسلمان، انباشت قدرت در دست نخبگان حاکمی است که با تعصب ورزی و نیرنگ، سعی در حفظ قدرت خود داشتند.

کلید واژه ها: چرخش نخبگان، ویلفردو پارتو، شاهنامه ی فردوسی

تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۴/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۳

^۱E-mail: Rostami.rasool0577@gmail.com

^۲E-mail: MRashed@Email.com

ارجاع به این مقاله: رستمی، رسول، راشد محصل، محمد رضا، (۱۳۹۹)، چرخش نخبگان در شاهنامه ی فردوسی (بر اساس نظریه ویلفردو پارتو)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز،

10.22034/PERLIT.2021.40865.2869

۱-مقدمه

نگارندگان پس از خوانش متن شاهنامه، به وجود تغییراتی در نحوه ی ظهور نخبگان حاکم پی بردند؛ بحث اصلی این مقاله، آن است که در پرتو شواهدی از شاهنامه و با توجه به نظریه ی چرخش نخبگان، به هم خوردن توازن قوا و تعادل اجتماعی، در مراحل خطیر سیاسی ایران، نشان داده شود. در شاهنامه به موارد بسیاری بر می خوریم که شاه، موبدان را از لشکر فرامی خواند؛ نمونه اش آغاز پادشاهی طهمورث:

بیامد به تخت پدر بر نشست
کمر بر میان رسم او را بست
همه موبدان را ز لشکر بخواند
به چربی چه مایه سخن ها براند

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۷)

اما در همین متن به موارد متعددی رو به رو می شویم که در آن ها پهلوانان و جنگاوران، در بر تخت نشاندن شاه جدید، یا برای منصرف ساختن شاه از یک تصمیم نابخردانه، طرف مشورت قرار می گیرند.

عمده کوشش نگارندگان آن است که نشان دهند چگونه انباشت قدرت در دست یک طبقه ی خاص به ویژه در بخش تاریخی شاهنامه منجر به فروپاشی شاهنشاهی، یا دست کم تضعیف قدرت می گردد. همین قدرت یافتن موبدان به نحوی دیگر در شاهنامه نیز دیده می شود. (به ویژه در بخش دوم که خالقی مطلق از آن به تاریخ ملی ایران یاد می کند) که دقیقاً متناسب است با آن چه از تشکیلات دولت شاهنشاهی ساسانی در منابع تاریخی می خوانیم؛ در دوره ی ساسانیان روحانیان (آسروَن ها) در رأس هرم قدرت قرار می گیرند.^۱ تعامل نخبگان با یکدیگر و میزان انعطاف پذیری آنان نقشی مهم در توازن قدرت دارد اما همین که گروهی از نخبگان، با مکر و دسیسه، سعی در انباشت قدرت دارند، نه تنها توازن و تعادل قدرت به هم می خورد که حکومت نیز دستخوش تغییراتی می شود.

مقام رفیع شاهنامه در نگاه داشت زبان فارسی، بر کسی پوشیده نیست. بحث بر سر این که این کتاب یک اثر تاریخی است یا یک اثر داستانی نیز همواره از بحث های دراز دامن در شاهنامه پژوهی بوده است که با « کشف مظاهر جدید تمدن امروزی از یافته های باستان شناسی و رواج صنعت چاپ و ترجمه، تطبیق چهره های حماسی با چهره های تاریخی ایران هم مد نظر پژوهشگران قرار گرفته است. » (خوارزمی، ۱۳۹۶: ۴۹). شاهنامه پژوهی های اخیر، اما ارزشی والاتر برای این اثر

کشف کرده اند؛ این اثر از نظر جامعه شناسی، سیاسی و روان شناسی هم اثری خواندنی است. این اثر با تصویر جنگ ها و مذاکره ها و نقش شاهان و نزدیکان شان در توزیع قدرت، برای خواننده ی امروزی، حاوی درس های بزرگی است. یکی از اهداف انجام این تحقیق، ضمن پاسخ دادن به پرسش های فوق این است که یکی از آموزه های جامعه شناختی فردوسی را از منظر جامعه شناسی معاصر، تحلیل و واکاوی کند.

در این متن پویا، با تحولی آشکار و معنادار در طبقه ی نخبگان حاکم رو به رو می شویم. نخبگان یا سرآمدان اغلب از دو طبقه ی جنگاوران (پهلوانان) و یا روحانیان (موبدان) انتخاب شده اند. با توجه به نظریه ی پارتو در چرخش نخبگان، "عناصر پست همواره جای خود را به عناصر برتر می دهند." (Pareto, 1964: 1304)

اگر این چرخش در طبقه ی حاکم رخ ندهد و بنا به تعبیر پارتو، قدرت در دست یک طبقه، انباشته شود، توازن و تعادل اجتماعی به هم می خورد. در شاهنامه و همچنین در طول تاریخ ایران بارها شاهد این انباشت قدرت بوده ایم. حال نگارندگان می کوشند با روشی تحلیلی - توصیفی، پاسخ هایی برای این پرسش ها بیابند: فرضیات خود را اثبات یا احیاناً رد نمایند:

۱- مراد از نظریه ی چرخش نخبگان چیست؟

۲- آیا چرخش نخبگان در چهار دوره ی پادشاهی در شاهنامه صورت گرفته است؟

۲- پیشینه ی تحقیق

ویلفردو پارتو Vilfredo Pareto جامعه شناس و اقتصاددان بزرگی است.^۱ نظریه ی چرخش نخبگان او مورد نظر پژوهشگران شاهنامه نبوده، اما از منظر علوم اجتماعی و سیاسی تاکنون این کتاب مورد پژوهش واقع شده و پژوهش های زیر نمونه هایی از این دست تحقیقات است:

گسست در پیوند نخبگان دینی و سرآمدان قدرت در عصر ساسانی، پرویز حسین طلائی و داریوش سنجری پور، پژوهشنامه ی تمدن ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول، شماره ی اول، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

تأملی در مبانی اندیشه ی سیاسی شاهنامه و فردوسی، مهدی مجبئی، نشریه ی نامه ی میبد، سال ۱۳۸۰، شماره ی ۱.

خرد سیاسی در شاهنامه، مبانی و ساختارها، حمید احمدی و مهدی حسنی باقری شریف آباد، نشریه ی سیاست، پاییز ۱۳۸۹، شماره ۳.

بررسی چستی سیاست و کیستی فرمانروا در شاهنامه، مرتضی منشادی، پژوهشنامه ی علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ی سوم، تابستان ۱۳۹۱

رد و موبد در شاهنامه، زهرا دلپذیر و دیگران، پژوهش های زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ی جدید، سال سوم، شماره ی ۳ (پیاپی ۱۱) پاییز ۱۳۹۰ اشاره کرد.

همچنین چند عنوان کتاب که موضوعی نزدیک به این مقاله دارند در پیشینه ی مطالعاتی این مقاله، قابل ذکر می باشند:

حکومت مندی ایرانی شهری (تداوم تکنولوژی های قدرت در ایران)، نوشته ی روح الله اسلامی، که در سال ۱۳۹۴ توسط انتشارات دانشگاه فردوسی به چاپ رسیده است.

شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی، نوشته ی فتح الله مجتبائی، که در تهران به سال ۱۳۵۲ توسط انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان چاپ و منتشر شده است.

تراژدی قدرت در شاهنامه، نوشته ی مصطفی رحیمی، که توسط انتشارات نیلوفر، سال ۱۳۹۷ به چاپ رسیده است.

اما چنان که در ادامه خواهیم دید نه تنها ویلفردو پارتو در ایران کمتر شناخته شده است که نظریه ی چرخش نخبگان او در مطالعه ی شاهنامه ی فردوسی تا کنون به کار گرفته نشده است و این مقاله از این منظر یک مطالعه ی جدیدی است.

۳- مبانی نظری تحقیق

ارسطو در کتاب سوم سیاست توضیحی در باب حکومت پادشاهی ارائه داده است که می تواند در درک سامان سیاسی ایران باستان و به موازات آن در خوانش جامعه شناختی یا سیاسی شاهنامه مفید باشد. او حکومت پادشاهی را بر چهار نوع تقسیم کرده است:

الف) نوع اسپارتی، ب) نوع بربر، ج) نوع ازومنته، د) نوع ویژه ی زمان های پهلوانی

این نوع اخیر هم نوعی حکومت پادشاهی است اما از جهانی با سه نوع دیگر متفاوت و به آن شکل از حکومت که در شاهنامه می خوانیم نزدیک است:

« نوع چهارم، [پادشاهی زمان های پهلوانی، نام دارد که] موروثی [و قانونی] و به رضایت مردم است. زیرا پادشاهان روزگاران باستان مردمی نیکوکار بودند که به پاس هنر هایی که داشتند، یا جنگ هایی که برای میهن می کردند، یا کوششی که در گرد آوردن مردم و نگه داری سرزمین آنان از خود می نمودند، از میان توده ی مردم و به خواست آنان به این مقام برگزیده می شدند و چون می مردند فرزندانشان به تخت شهریاری می نشستند. در زمان جنگ فرمانده سپاه بودند و نیاز کردن همه ی قربانیان به خدایان، جز آن ها که خاص پیشوایان دین بود، زیر نظر ایشان انجام می گرفت. » (ارسطو، ۱۳۹۰: ۱۸۵)

تنها نکته ی مناقشه انگیز در توضیح ارسطو شاید این گزاره باشد که از نظر او پادشاه از میان توده ی مردم و به خواست آنان به این مقام برگزیده می شده است اما وقتی تاریخ ایران باستان را با تأمل بیشتری می خوانیم این گزاره چندان مناقشه انگیز نیست چرا که در بر تخت نشستن شهریاران تنها فره ی ایزدی تأثیر ندارد. در واقع شاه علاوه بر فره ی ایزدی و تبار شاهی باید تأیید یک قشر ویژه را کسب می کرد؛ این قشر در حکومت شاهنشاهی ایران باستان از توده ی مردم نبود اما به نوعی بین شاه و مردم نقشی میانجی ایفا می کرد. شاه برای احراز تاج شاهی، علاوه بر فره ی ایزدی و تبار شاهی باید توسط این قشر از جامعه که آن ها را سرآمدان، برگزیدگان و نخبگان (Elites) می نامیم، تأیید می شد.

پادشاهان غاصب، از این حیث پادشاهانی ستمکار بوده اند چرا که اقتدار پادشاهی را به ناحق غصب می کرده اند. در این میان اندیشه وران علوم سیاسی و جامعه شناسان تفاوتی میان پادشاهان ستمکار و پادشاهان خودکامه قائل شده اند. روسو در قرارداد اجتماعی، تفاوت پادشاه ستمکار و پادشاه خودکامه را در این می داند که پادشاه ستمکار غاصب اقتدار پادشاهی است اما پادشاه خودکامه، غاصب اقتدار هیئت حاکمه است. او در ادامه این تفاوت را چنین توضیح داده است:

« فرمانروای ستمکار فردی است که بر خلاف قانون قدرت را در دست گرفته اما طبق قانون حکومت می کند. فرمانروای خودکامه کسی است که خود را فوق قانون به شمار می آورد. بنابراین فرمانروای ستمکار ممکن است خودکامه نباشد اما فرمانروای خودکامه در هر صورت ستمکار است. » (روسو، ۱۳۹۷: ۳۵۵)

اگر پادشاه خودکامه، غاصب هیئت حاکمه است می توان ادعا کرد که شاهان ایرانی چه در شاهنامه که متنی ادبی است و چه در متون و مستندات تاریخی، شاهان خودکامه ای نبوده اند چرا

که آنان مدام با هیئت حاکمه و به عبارتی با سرآمدان و برگزیدگان سیاسی، و به تعبیر پارتو، با برگزیدگان حاکم در باب امور مهم کشور، گفت و گو می کرده اند و با تشکیل انجمن هایی از این سرآمدان و نخبگان، از نظرات سازنده ی آنان سود می جسته اند.^۲

۳-۱- نظریه ی چرخش نخبگان از منظر ویلفردو پارتو Elites Theory

پارتو (۱۹۲۳-۱۸۴۸)^۳ نگرشی ارگانیک به علم جامعه شناسی داشت؛ به این معنا که جامعه را نظامی متوازن می دانست که از اجزای به هم پیوسته تشکیل شده است بنابراین از منظر او دگرگونی در یکی از اجزاء جامعه ناگزیر بر اجزاء دیگر آن تأثیر می گذارد. نظریه ی جامعه شناختی پارتو در تضاد شدید با نظریات مارکس است. در حالی که مارکس بر نقش توده ها در تحول جوامع تأکید می کند پارتو از نقش اقلیتی کوچک به نام نخبگان سخن می گوید. بنا به نظر پارتو « نیرومند ترین عامل به هم خوردن توازن اجتماعی، انباشتگی عناصر برتر در طبقه ی پایین و تجمع عناصر پست در طبقه ی بالا است.»^۴ (Pareto.1304:1964)

در نظریه ی نخبگان پارتو، با نوعی نظام چرخه ای رو به رو هستیم (به همین دلیل از آن با عنوان نظریه ی چرخش نخبگان یاد می شود) که با نظام خطی مارکس، کنت و اسپنسر (رک: سیدمن، ۱۳۹۸: صص ۸۸-۲۳) در تضاد است. از حیث نگرش، نگرش پارتو به جامعه شناسی به باور برخی از جامعه شناسان، یک نگرش روان شناختی است؛ به این معنا که او بر بُعد روان شناختی افراد جامعه تأکید دارد و بر همین اساس است که افراد جامعه را به دو گروه نخبه و توده تقسیم می کند. از این بالاتر او، گروه نخبگان را به نخبگان حاکم و نخبگان غیر حاکم تقسیم می کند:

« نخبگان حاکم کسانی هستند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در تصمیمات سیاسی تأثیر می گذارند و نخبگان غیر حاکم کسانی هستند که دارای موقعیت های رهبری در جامعه هستند، اما در تصمیمات سیاسی تأثیر نمی گذارند.»^۵ (راش، ۱۳۷۷: ۷۰)

از دید پارتو، همواره نخبگانی جدید از بین نخبگان غیر حاکم و یا از میان توده های شایسته تر ظهور کرده و دگرگونی در جوامع، حاصل چرخش همین نخبگان است و نه انقلاب توده های مردم که اغلب از آگاهی و عقلانیت بسزایی برخوردار نیستند. آن چه نظریه ی پارتو را هم خواندنی و هم در عین حال آماج انتقاد می سازد همین نگرش او به جنبه های روانی انسان است. (او نظام طبقاتی مارکس و تأثیر تاریخ و اقتصاد را انکار می کرد). (ر.ک. ریترز: ۱۳۷۷: ۵۰) او انسان را بیش از آن

که موجودی عقلانی بداند او را موجودی می داند که بر اساس غرائز گوناگون و نه عقل و منطق دست به اعمالی می زند. پارتو دست کم ۶ نوع غریزه را بر می شمارد که بر رفتارهای انسان تأثیر می گذارد. از آن جمله:

« ۱- غریزه یا احساس یا ذخیره ی ثابت ترکیبات که در توانایی تفکر، خلاقیت و ابتکار تجلی می یابد.

۲- غریزه یا ذخیره ی ثابت تداوم مجموعه ها یعنی عادات، رسوم، سنن و عقاید که تشکیل

دهنده ی فرهنگ است. این غریزه در توده ها متمرکز است...» (بشیریه، ۱۳۷۴: ۷۱)

او در توضیح رفتارهای سیاسی حاکمان و توده ها بر این باور است که:

« غریزه ی نوع اول در الیت (نخبگان) سیاسی و غریزه ی دوم در توده ها متمرکز است. غریزه ی اول در واقع تبه کننده و تضعیف کننده است در حالی که غریزه ی دوم قوت بخش است. اما در درون گروه حاکم غریزه ی دوم و یا صاحبان آن همواره قدرت خویش را از دست می دهند و باید دائماً از از پایین یعنی از درون توده ها تقویت شوند. » (همان: ۷۲)

این تقسیم بندی پارتو، نظریه ی او را آماج نقد های تند قرار داده است. یکی از این نقد ها را در مراحل اساسی سیر اندیشه از ریمون آرون Raymond Aron می خوانیم آرون به درستی کتاب جامعه شناسی عمومی پارتو را به دو بخش تقسیم کرده است. از دید او بخش اول کتاب که به نظریه ی بازمانده ها و مشتقات می پردازد نه روان شناختی نوشته شده است و نه تاریخی این بخش تعمیم پردازانه نوشته شده است در مقابل بخش دوم کتاب پارتو که به منش برگزیدگان (نخبگان) می پردازد، به روشی روان شناختی نگاشته شده است. او در این بخش با ذکر دو خصیصه ی روانشناختی مهم در نخبگان آنان را به دو دسته تقسیم می کند. نخبگان قهار و نخبگان مکار. نخبگان قهار مایل به خشونت و استفاده از زور هستند، نخبگان مکار در مقابل به سازشکاری و دغلكاری های ماهرانه متمایل تر می باشند. از دید آرون:

« برگزیدگان (نخبگان) سیاسی، به طور طبیعی به دو خانواده تقسیم می شوند، که یکی از آن ها را باید خانواده ی شیران نامید، چرا که تمایل بیشتری به ابراز خشونت دارد، و دیگری را خانواده ی روباهان، چرا که به دغلكاری های ماهرانه متمایل تر است. »^۵ (آرون، ۱۳۸۲: ۵۲۰)

این چرخش میان عناصر پست (روباهان) و عناصر برتر (شیران) باعث می شود حکومت، مدام تجدید قوا کند. به تعبیر پارتو: «تنگ شدن جریان های حکومتی یا بسته شدن آن، حکومت را از تجدید قوا محروم می کند و سرانجام به مرگ آن منجر خواهد شد. (Pareto, 1267:1964)

آن چه موجب بقای حکومت است چرخش مداوم نخبگان است. همان امری که به وضوح در دوره ی پادشاهان پیشدادی و کیانی شاهنامه می بینیم. اما در دوره ی پادشاهان اشکانی و ساسانی در شاهنامه، با قدرت گرفتن موبدان (نخبگان دینی)، توازن قوا آشکارا به هم می خورد. این مهم، با نگاهی به تاریخ ایران باستان بیشتر تبیین می گردد.

۲-۳- نظری به طبقات اجتماعی در تاریخ ایران باستان

پس از تعریف اجمالی نخبگان و تبیین نظریه ی پارتو، باید طبقات اجتماعی را در تاریخ باستانی ایران مطالعه کنیم. چرا که این قشر سرآمد از یکی از طبقات اجتماعی خود را به شاه، نزدیک و سرانجام با فعالیت های سیاسی جدی که داشتند تبدیل به پایگاه های قدرتمندی می شدند که در فراشد قدرت می توانستند نقشی به سزا ایفا کنند. اندیشمندان در تقسیم طبقات اجتماعی ایران باستان، تقریباً با یکدیگر توافق نظر دارند. راوندی در تاریخ اجتماعی ایران پنج طبقه ی عمده را در زمان پارتیان بر می شمارد:

- ۱- فئودال های بزرگ و درباریان و خاندان سلطنتی که سیاست داخلی و خارجی مملکت در دست آن ها بود.
- ۲- صاحب منصبان و مأمورینی که مشاغل نظامی و کشوری را در دست داشتند.
- ۳- مغان و روحانیان.
- ۴- طبقه ی متوسط که شامل مردم آزاد شهرها و پیشه وران و خرده مالکین می شد.
- ۵- روستائیان و بردگان. « (راوندی، ۱۳۸۴: ۶۳۸)

همین شکل از تقسیم بندی را بعد ها در دوره ی ساسانیان هم به نوعی شاهدیم اما آن چه مسلم است این که نخبگان سیاسی از بین طبقه ی متوسط شهر نشین یا کشاورزان و روستائیان برگزیده نمی شدند. دلیل آن روشن بود برای ورود به تشکیلات قدرتمند حکومت پادشاهی ایران فرد باید امتیازاتی می داشت که او را از طبقات فرودست ممتاز می گرداند. به عبارتی بنا به نظریه ی پارتو، باید امتیازاتی می داشت که او را از توده ی مردم ممتاز می کرد. تشکیلات دولت شاهنشاهی ساسانی از اشکانیان هم پیچیده تر بود؛ ساسانیان یک طبقه ی سوم در فاصله ی جنگاوران و توده ی مردم به

نام دبیران وضع کردند. آن چه وجود دبیران را در این تشکیلات جدید ضروری می ساخت تنها به دلیل پیشرفت قابل توجه خط و نگارش در این دوران نیست. دلیل آن توجه شاهان ساسانی به اوضاع علمی و اقتصادی زمان است چرا که طبقه ی دبیران نه تنها مشتمل بر نویسندگان و منشیان که همچنین شامل پزشکان و منجمان نیز بوده است:

« چون نوبت به ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد، که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه بود. تفاوت این شد که طبقه ی سوم را دبیران قرار دادند و کشاورزان و صنعتگران را در رتبه ی چهارم گذاشتند. بنابراین چون طبقه بندی اجتماعی را به این نحو با اوضاع سیاسی زمان تطبیق کردند، طبقات اربعه ی ذیل پیدا شد:

۱- روحانیان

۲- جنگاوران

۳- دبیران

۴- توده ی ملت (روستائیان) و صنعتگران و شهریان. » (کریستنسن، ۱۳۸۸: ۶۹)

ساختار سیاسی قدرت در زمان ساسانیان، شکلی منسجم تر به خود گرفت از سویی با گردآوری اوستا به فرمان اردشیر اول، دین زردشتی دین رسمی ایرانیان شد همین امر سبب شد تا تحولی در طبقات اجتماعی این دوره به وجود آید؛ در این دوره چنان که کریستنسن نشان می دهد روحانیان در هرم قدرت بلافاصله پس از شاه و حتی پیش از جنگاوران قرار گرفتند. پیداست که این جایگاه چه میزان بر قدرت نفوذ آنان در امور سیاسی و حقوقی کشور تأثیر داشت. بنابراین نخبگان سیاسی ایران اغلب از بین روحانیان زردشتی و موبدان برگزیده می شدند. اما تا پیش از آن که دین زردشتی، دین رسمی ایرانیان شود، جنگاوران و نظامیان در بین نخبگان سیاسی، نقش پر رنگ تری داشتند و رایزنی های شاه با آنان بیشتر بود. ماروین زونیس Marvin Zonis در کتاب روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، با نقل قولی از جاحظ درباره ی ماهیت نخبگان در جامعه ی ایران و نظام طبقاتی آن به این نتیجه می رسد که: « این طبقه بندی ها چیزی بالاتر از نظریه پردازی صرف بوده، نوعی ساختار اجتماعی شبیه کاست را با تحرک و گزینش افقی و نه عمودی، به مثابه ی قاعده ای عام، با روابط درون طبقاتی و نه میان طبقاتی معرفی می کند. » (زونیس، ۱۳۸۷: ۲۱۵)

اما آن چه در تاریخ ایران باستان می خوانیم و در شاهنامه هم شاهدش هستیم، تا حدودی خلاف این است؛ توضیح این که در تاریخ ایران باستان، با وجود نظام طبقاتی ستر و غیر قابل نفوذش، باز

هم دست کم نخبگان، امکان جا به جا شدن داشتند. به عبارت دیگر درست است که توده ها امکان حرکت از طبقه ی پایین تر به طبقه ی بالاتر را نداشتند اما نخبگان چون از طبقه ی بالای جامعه بودند با گزینشی عمودی، انتخاب و چیده می شدند و این حرکت میان طبقه ای بود و نه درون طبقه ای چنان که زونیس باور دارد. این گزاره ها در مستندات تاریخی مربوط به ایران باستان ثبت شده است اما این جا برآنیم تا این چرخش را در شاهنامه ی فردوسی مطالعه کنیم.

۴- بحث و بررسی

۴-۱- چرخش نخبگان در دوره ی پادشاهان پیشدادی و کیانی شاهنامه (حماسه ی ملی ایران)

در این دوره از شاهنامه، هم نخبگان جنگاور حضور دارند و هم نخبگان دینی. اما غلبه بیشتر با نخبگان نظامی است. در داستان بر تخت نشستن جمشید، موبدان در برابر رأی و نظر پادشاه، عملاً سکوت می کنند:

چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
خور و خواب و آرامتان از من است	همان پوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم و شاهی مراسم	که گوید که جز من کسی پادشاست؟!
همه موبدان سر فگنده نگون	چرا کس نیارست گفتن، نه چون
چون این گفته شد فرّ یزدان از اوی	بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی...

(همان: ۲۴-۲۳)

در دوره ی پادشاهان کیانی، نقش عمده ی این نخبگان، به ویژه پس از کشته شدن یا مرگ شاه در مسئله ی جانشینی پر رنگ می شود. این نخبگان، می بایست شاه جدیدی به جای شاه در گذشته انتخاب می کردند؛ یک نمونه را در انتخاب زو طهماسب برای شاهی می خوانیم. در این داستان مغز متفکر انجمن نخبگان زال است که بنا بر شواهد و قرائن یکی از پهلوانان بزرگ شاهنامه است. دیگر اعضای این انجمن قارن، موبد و مرزبان هستند:

شبی زال بنشست هنگام خواب	سخن گفت بسیار ز افراسیاب
هم از رزمزن نامداران خویش	وز آن پهلوانان و یاران خویش
همی گفت هر چند کز پهلوان	بود بخت بیدار و روشن روان

که دارد گذشته سخن ها به یاد	بباید یکی شاه خسرو نژاد
همش باد و هم بادبان تخت شاه	به کردار کشتی است کار سپاه
سپاه است و گردان بسیار مر	اگر داردی طوس و گستهم فرّ
بباید یکی شاه بیدار بخت	نزید بر ایشان همی تاج و تخت
بتابد ز دیهیم او بخردی	که باشد بر او فره ی ایزدی
یکی شاه زیبای تخت بلند	ز تخم فریدون بجستند چند
که زور کیان داشت و فرهنگ گو	ندیدند جز پور طهماسب زو
سپاهی ز بامین و از گرزبان	بشد قارن و موید و مرزبان
که تاج فریدون به تو گشت نو	یکی مژده بردند نزدیک زو

(همان: ۱۸۱-۱۸۰)

در داستان پادشاهی کیکاووس و رفتن او به مازندران یک بار دیگر نخبگان برای رایزنی با شاه باز هم به ریاست زال و همراهی دیگر پهلوانان برگزار می شود. در این داستان چنان که می بینیم دیگر پهلوانان که همه از افراد بلند پایه ی نظامی بوده اند به استقبال زال می آیند و نخبگان به شکل هیئتی سیاسی به نزد کیکاووس می روند:

بزرگان برفتند با او به راه	کمر بست و بنهاد سر سوی شاه
به بهرام و گرگین و رهّام نیو	خبر شد به طوس و به گودرز و گیو
درفش همایونش آمد پدید	که داستان به نزدیک ایران رسید
سری کاو کشد پهلوانی کلاه...	پذیره شدندش سران سپاه

(همان: ۲۰۲)

نکته ی ارزشمند دیگری که در مورد این داستان نباید از نظر دور داشت، گروه نخبه ی حاکمی است که در تصمیمات سیاسی بسیار مؤثر عمل می کند؛ کیکاووس تصمیم گرفته است که به مازندران برود گروه نخبه ی حاکم با این تصمیم شاه مخالف اند یاری جستن نخبگان که همه از پهلوانان خوش نام شاهنامه اند از زال در حقیقت برای این است که زال، شاه را از رفتن به مازندران منصرف کند. نخبگان، نزد شاه از روی ظاهر فرمانبرداری می کنند اما:

وز آن پس یکی انجمن ساختند	ز گفتار او دل برداختند
نشستند و گفتند یک با دگر	که از بخت ما را چه آمد به سر

اگر شه‌ریار این سخن‌ها که گفت
 به می خوردن اندر نخواهد نهفت
 ز ما و ز ایران برآمد هلاک
 نماند بر این بوم و بر آب و خاک

(همان: ۲۰۱)

نخبگان سیاسی حاکم که از طبقه ی جنگاور و از پهلوانان هستند بدون حضور شاه جمع می شوند و به رایزنی می پردازند و سرانجام به این نتیجه می رسند که از زال برای صحبت کردن با شاه دعوت به عمل آورند. زال نه تنها مغز متفکر که در حقیقت نماینده ی نخبگان سیاسی است. چنان که در ادامه ی متن شاهنامه می خوانیم لحن زال در گفت و گو با شاه، مشفقانه، خیر خواهانه و بسیار خردمندانه است.

در داستان به تخت نشستن کیخسرو، نظم سیاسی دیوان سالارانه ای را شاهدیم که با وجود آگاهی از اسطوره ای بودن آن نمی توان ردّ یک تشکیلات منسجم سیاسی را در آن انکار کرد. در این داستان، کیخسرو برای سپاه ایران که قرار است به جنگ توران برود بهترین جنگاوران را بر میگزیند نقش این نخبگان که از طبقه ی جنگاور برگزیده شده اند و همه از خاندان های بزرگ و نژاده ی ایرانی اند تنها به نبرد و رزم خلاصه نمی شود با توجه به کل داستان این گونه در می یابیم که این انجمن، رازداران شاه و کسانی هستند که از میزان دارایی و خزانه ی کشور بی اطلاع نیستند. در واقع شاه خود مایل است که این نخبگان را در امور مالی و دارایی کشور هم معتمد خود کند:

ز پهلوه همه موبدان را بخواند
 دو هفته در بار دادن بیست
 سخن های بایسته چندی براند
 به نوی یکی دفتر اندر شکست
 بفرمود موبد به روزی دهان
 که گویند نام کهان و مهان...

(همان: ۴۵۶)

این بخش از شاهنامه در نسخه ی مورد نظر نگارندگان با عنوان داستان عَرَض کردن کیخسرو یا عَرَض دادن لشگر ثبت شده است بیشتر بر آرایش نظامی و نخبگان جنگاور تأکید دارد؛ آرایش نظامی سپاه ایران، خود گویای ارج و ارزش نخبگان جنگاور در اداره ی کشور و دفاع از سرزمین است. این جا به ذکر نام این نخبگان اکتفا می شود: فریبرز، گودرز، کشواد، رهام، گیو، شیدوش، بیژن، گسته‌م، اشکش، فرهاد، فرامرز و جهان پهلوان رستم. در این داستان، کیخسرو، هندوستان را به رستم می بخشد. البته این تنها تصورات حکیم طوس است ولی اگر این عمل کیخسرو را در همان متن اساطیری قرار داده و قرائتی نمادین از آن به دست دهیم نقش نخبگان جنگاور را بهتر درک می

کنیم؛ سرکاراتی در مقاله ی بنیان اساطیری حماسه ی ملی ایران به دیدگاه دومزیل در باب جهان بینی و تقسیم طبقاتی در شاهنامه اشاره می کند. او دیدگاه دومزیل را گزارش تمثیلی ایدئولوژی و جهان بینی کلی مردمان هند و اروپایی می داند: « در این جهان بینی بر اساس سه رکن اساسی اجتماع یعنی اقتدار دینی، نیروی نظامی و قدرت تولید اقتصادی پرداخته شده و در نهایت صورت یک نظام ایدئولوژیک سه جانی به خود گرفته است. » (سرکاراتی، ۱۳۷۶: ۲۲) در این نمونه هم چنان که ملاحظه می شود شاه، نه تنها با نخبگان به شور و ریزنی می نشیند، نه تنها در گنج را بر آنان می گشاید بلکه از این بالاتر مقامی سیاسی برای آنان تعریف می کند. جهان پهلوان که اجدادش همواره محل ریزنی شاهان بوده اند این اقبال را دارد که به عنوان فرماندار (به تعبیر امروزی) بر یک بخش نسبتاً بزرگ و مهم، فرمان براند. علاوه بر این رستم، با پیشینه ی روشنی که در امور سیاسی دارد خود در ادامه ی شاهنامه مانند زال، مغز متفکر و سخنان نخبگان می شود. یک نمونه از این شیوه ی رفتار سیاسی رستم را در جمع نخبگان وقتی شاهدیم که پیران، با دستاویزها و تدابیری قصد دارد ایرانیان را از جنگ با تورانیان منصرف کند، رستم برای ریزنی با نخبگان، آنان را فرا می خواند. باید توجه داشت که نام پهلوانان حاضر در میدان جنگ ذکر می شود؛ فردوسی با آوردن نام پهلوانان، تنها در صدد پر کردن صفحات اثرش نیست او با ذکر این نام ها عامدانه می خواهد که آن ها در حافظه ی تاریخ ضبط و ثبت شوند. پس نام تک تک آنان را به شکلی که در منبعش بوده است ذکر می کند. نکته ی دیگر در مورد نمونه ای که نقل خواهد شد، این است که موبدان هم در این فراخوان حضور می یابند تا با پهلوانان و دیگر بخردان در باب پیران ریزنی کنند:

... وز این روی رستم یلان را بخواند	سخن های بایسته چندی براند
چو طوس و چو گودرز و و رهام و گیو	فریبرز و گسته م و خرد نیو
چو گرگین کارآزموده سوار	چو بیژن فروزنده ی کارزار
تهمتن چنین گفت با بخردان	هشیوار و بیدار دل موبدان
کسی را که یزدان کند نیک بخت	سزاوار باشد ورا تاج و تخت
جهانگیر و پیروز باشد به جنگ	نباید که بیند ز خود زور جنگ
ز یزدان بود زور ما خود که ایم	بدین تیره خاک اندرون بر چه ایم
بباید کشیدن گمان از بدی	ره ایزدی باید و بخردی

(همان: ۵۸۹-۵۸۸)

در این نمونه رستم در جمع نخبگان نقشه ی خود را برای مواجهه با پیران می گوید و گودرز و طوس هم او را تحسین می کنند. روز پس از این انجمن، رستم پس از سخن گفتن (مذاکره) با پیران، دستور جنگ می دهد و جنگ با گرفتار شدن خاقان و شکسته شدن سپاه توران به پایان می رسد.

نمونه ی آموزنده تری از حضور نخبگان را که در آن اکثریت نخبگان، از طبقه ی جنگاور برگزیده شده اند در بر تخت نشستن لهراسپ می خوانیم؛ در این داستان، لهراسپ بعد از آن که از فرجام کیخسرو آگاه می شود نخبگان را فرا می خواند و از آنان می خواهد که نظر خود را آشکارا بگویند و او را از پند و اندرز خود محروم نکنند؛ گویا شاه در این بخش از داستان های شاهنامه، برای بر تخت نشستن، مهر تأیید نخبگان جنگاور را لازم داشته است؛ زیرا چنان که در این داستان می خوانیم این نخبگان می بایست در حضور شاه، رأی و نظر خود را به او می گفتند. به این صورت شاه فقط به تأیید ایزد و با داشتن فره ی ایزدی شاه نمی شد بلکه او می بایست در زمین و نزد خدایگان زمین هم دست کم به شکل شفاهی تأیید می شد:

چو لهراسپ آگه شد از کار شاه	ز لشکر که بودند با او به راه
نشست از بر تخت با تاج زر	برفتند گردان زرین کمر...
بد آواز گفت ای سران سپاه	شنیده همه پند و اندرز شاه
هر آن کس که از تخت من نیست شاد	ندارد همی پند خسرو به یاد
مرا هر چه فرمود و گفت آن کنم	بکوشم به نیکی و فرمان کنم
شما نیز از اندرز او دست باز	مدارید و از من مدارید راز
گنجهکار باشد به یزدان کسی	که اندرز شاهان نخواند بسی

(همان: ۹۱۴-۹۱۳)

۲-۴- چرخش نخبگان در دوره ی پادشاهان اشکانی و ساسانی (تاریخ ملی ایران)

این بخش از شاهنامه با پادشاهی داراب آغاز می شود. پادشاهی که بسیاری از محققان او را همان داریوش اول بنیانگذار سلسله ی هخامنشیان می دانند. با آغاز این دوره، رفته رفته حضور طبقه ی جنگاور در انجمن نخبگان کم رنگ می شود. چنان که پیش از این آمد موبدان با رسمی شدن دین زردشتی در ایران و در زمان ساسانیان بخت آن را یافتند که در امور سیاسی و حقوقی، جایگاهی بیابند. تا پیش از آن روحانیان سهم قابل توجهی در امور سیاسی و حقوقی و طبیعتاً در جمع نخبگان

نداشتند. شاید به همین دلیل است که در انجمن نخبگان در این بخش از شاهنامه، موبدان بیش از جنگاوران و پهلوانان حضور دارند.

در الگوی روان شناختی پارتو چنین خواندیم که چرخش نخبگان از پایین صورت می گیرد به تعبیر پارتو، روباه ها جانشین شیر ها و شیرها جانشین روباه ها می شوند. در شاهنامه چرخش نخبگان آهنگی کند دارد و به تدریج رخ می دهد. موبدان نه یک باره که کم کم جای پهلوانان را در میان نخبگان می گیرند. آنان سازشگر، باهوش، شکبیا و با پشتکارند در عرصه ی سیاسی اهل معامله اند. در مقابل پهلوانان (طبقه ی جنگاور) که صاحب عزم، انعطاف ناپذیر، بی رحم و ناشکیبایند. از این بخش تا پایان شاهنامه، موبدان چنان در انجمن نخبگان، قدرت را در اختیار می گیرند که گاه چنین تصور می شود که موبد همه کاره ی شاهنشاهی است و تصمیمات سیاسی مهم در نهایت زیر نظر مستقیم او اتخاذ می شود و به اجرا گذاشته می شود. چنان که در داستان بهرام گور پسر یزدگرد بزه گر، اوج کنش های سیاسی طبقه ی روحانیان (موبد و موبد موبدان) را در آزمون برداشتن تاج شاهی از بین دو شیر و سرانجام تأیید پادشاهی بهرام گور توسط این طبقه شاهدیم. در این بخش از شاهنامه، شاهان پس از بر تخت نشستن در جمع نخبگان سیاسی به سخنرانی می پردازند. در این بخش الگوی سخنرانی دقیقاً پس از نشستن بر تخت و نیز اندرز نامه های شاهان برای جانشینان خود مدام تکرار می شود. اینجا برای نمونه به برخی از این سخنرانی ها در جمع نخبگان سیاسی کشور اشاره می شود. نمونه ی نخست مربوط به داراب است:

چو دارا به تخت مهی بر نشست	کمر بر میان بست و بگشاد دست
چنین گفت با موبدان و ردان	بزرگان و بیدار دل بخردان
که گیتی نجستم به رنج و به داد	مرا تاج، یزدان به سر بر نهاد...

(همان: ۲۳۹)

چنان که می دانیم، داراب در این قول بر حق است. همای مادرش، او را به آب انداخته است و او به دست گازی پرورش یافته و حالا به شاهی رسیده است و در سخنرانی اش در جمع موبدان و ردان، بر پایندی اش بر رسم و راه شاهان پیش از خود تأکید می کند. گویا در همین انجمن، تلویحاً به رایزنی بر سر ساخت شهر دارابگرد اشاره می کند چون چند بیت بعد از این شهر سخن می گوید و از آتشی که بر تیغ کوه بر افروخته می شود تا پرستندگان آتش به دور آن جمع شوند:

چو دیوار شهر اندر آورد گرد	ورا نام کردند داراب گرد
----------------------------	-------------------------

یکی آتش افروخت از تیغ کوه

پرستنده ی آذر آمد گروه

(همان: ۲۴۰)

آیا این پرستندگان آتش همان زردشتیان نخستین هستند؟ آیا داراب (داریوش) با این کار سعی دارد دین زردشتی، را دین رسمی ایران کند؟ پاسخ مطمئنی برای این پرسش ها نداریم قدر مسلم آن که بنا به شواهد تاریخی ایرانیان تا پیش از ساسانیان و تا پیش از آن که دین زردشتی آیین رسمی کشور شود، مزدا پرست بوده اند و انواع خدایان (مهر، اناهید، وای، تیشتر، آذر و...) در سراسر امپراطوری ایران باستان پرستش می شده است. ژاله آموزگار، بر این باور است که آذر:

« ایزدی است که او را پسر اورمزد به شمار آورده اند و آتش روشن نشانه ی مرئی حضور اورمزد است. » (آموزگار، ۱۳۸۰: ۳۲)

شاید با کنار هم قرار دادن این گزاره های تاریخی و ابیات شاهنامه بتوان چنین اظهار نظر کرد که آن جا که فردوسی از ساخت داراب گرد می گوید، بر افروختن آتش بر ستیغ کوه را به نشان تجلیلی از آتش در مقام پسر اورمزد توسط ایرانیان باستان آورده است. اما در هر صورت این امر می تواند گواه دیگری ی باشد از حضور چشمگیر موبدان و به طور کلی طبقه ی روحانیان در میان نخبگان سیاسی در ایران باستان.

نمونه ای درخشان از نقش نخبگان در شاهنامه را در داستان شاه شدن بهرام پس از پدرش یزدگرد بزه گر می خوانیم. یزدگرد، به تصریح محققان یزدگرد یکم ۴۲۰-۳۹۹ از آن روی به بزه گر شهره شد که در مورد امور دینی بر طریق تسامح رفت. او « با دوری جستن از جنگ با امپراتوری روم که خود سخت گرفتار شورش ها و آشفتگی های سیاسی بود و با پایان بخشیدن به پیگرد ها و آزار های گهگاه مسیحیان و یهودیان، هم بزرگان ایرانی خواهنده ی جنگ با دشمن دیرینه ی ایران را به خشم آورد و هم آزرده گی و ناخشنودی موبدان زردشتی را که هیچ گاه چشم دیدن بردباری مذهبی شهریان ایران و گسترش فزاینده ی آموزه های مذهبی بیگانه در ایران را نداشتند... از این رو در سنت تاریخ نکاری ساسانیان، که بازتاب دیدگاه موبدان و بزرگان زردشتی است، او چهره ی فرمانروایی گناهکار، خشن و ستمگر به خود می گیرد. » (جلیلیان، ۱۳۹۵: ۲۱).

با این توضیحات، منطقی است که نخبگان حاکم، مخالف به تخت نشستن پسرش یعنی بهرام باشند. بنابراین نخبگان سیاسی شیوه ای برای انتخاب شاه پیشنهاد می کنند؛ قرعه کشی: در هر بار قرعه کشی نام بهرام بیرون می آید.

با پا در میانی منذر، نخبگان حاکم دلایل خود را مبنی بر مخالفت با پادشاهی بهرام ارائه می کنند؛ آنان افرادی را که توسط یزدگرد مورد شکنجه و آزار قرار گرفته اند به منذر و قاعدتاً به بهرام نشان می دهند. بهرام پس از دیدن این شواهد عینی، از رفتار های پدر ابراز نفرت می کند و سعی می کند با وعده و وعید، رضایت نخبگان را جلب کند اما نخبگان باز هم رضا نمی دهند. سرانجام تکلیف تخت شاهی با آزمون نسبتاً دشواری مشخص می شود؛ آزمون ربودن تاج شاهی از بین دو شیر. آن چه در تمام این داستان بیش از هر امر دیگری قابل درنگ است میزان کنش و تحرک سیاسی انجمن نخبگان است. نخبگان، با آگاهی از پیشینه ی یزدگرد بر آند تا میراث شاهی را از دودمان او بگردانند تلاش آنان برای برپایی یک انتخابات آزاد (اگر بتوان چنین نامی بر آن نهاد) و پس از آن بر پایی یک آزمون دشوار، گویای نقش فعال و کنش انجمن نخبگان است. در این داستان نقش نخبگان سیاسی از طبقه ی روحانیان (موبدان) بسیار پر رنگ است. چرا که پدرش یزدگرد به آنان کم اعتنا بوده است. بهرام در اولین سخنرانی پس از شاه شدن می گوید:

همه رای با کاردانان ز نم	به تدبیر پشت هوا بشکنم
ز دستور پرسم یکسر سخن	چو کاری نوافکند خواهیم بن!
کسی کو همی داد خواهد ز من	نجویم پراگندن انجمن
دهم داد آن کس که او داد خواست	به چیزی نرانم زوان جز به راست...

(همان: ۴۷۹)

بعد از این سخنرانی، موبدان، از اعمال پیشین خود بسیار پشیمان می شوند. تأکید فردوسی بر موبدان، به نوعی چرخش نخبگان سیاسی را از پهلوانان (جنگاوران) به موبدان (روحانیان) نشان می دهد؛ حتی اگر نخبگان قدیم به طور کلی از میان نرفته باشند دست کم قدرت سابق را دیگر در انجمن نخبگان سیاسی جدید ندارند:

چو پاسخ شنیدند آن بخردان	گنهکارگان و بیدار دل موبدان
ز گفت گذشته پشیمان شدند	گنه کارگان سوی درمان شدند
به آواز گفتند یک با دگر	که شاهی بود ز این سزاوارتر؟!

(همان جا)

همین نقش فعالانه‌ی نخبگان حاکم (نخبگان دینی)، را در به تخت نشاندن بلاش پیروز هم می‌بینیم. بار دیگر بر این گزاره تأکید می‌شود که چه در حکومت پادشاهی ایران و چه در شاهنامه، شاه با خود کامگی، خود را شاه نمی‌نامد بلکه علاوه بر تأیید ایزدی تأیید نخبگان (خداوندگاران سیاست روز) را نیز لازم دارد:

چو بنشست با سوگ ماهی بلاش	سرش پر ز گرد و رخس پر خراش
سپاه آمد و موبد موبدان	هر آن کس که بود از رد و بخردان
فراوان بگفتند با او به پند	سخن‌ها که بودی ورا سودمن
بر آن تخت شاهیش بنشانند	بسی زر و گوهر بر افشانند

(همان: ۵۹۷)

چرخش نخبگان از طبقه‌ی جنگاور به طبقه‌ی روحانیان گر چه در تقویت بنیان‌های پادشاهی، در این دوران اثری غیر قابل انکار دارد اما نخبگان سیاسی جدید با در پیش گرفتن سیاست‌های تبعیض آمیز که شواهد آن در تاریخ موجود است، تضعیف و سپس فروپاشی ساسانیان را سبب شدند. تلاش‌های متعصبانه‌ی کرتیر، موبد موبدان در ماجرای اعدام مانی، یکی از نمونه‌های تعصب ورزی و یک‌جانبه‌نگری این گروه از نخبگان است. (ر.ک: گیرشمن، ۱۳۸۸: ۳۸۲ و طلائعی و سنجر پور، ۱۳۹۷: ۸۱) در نظریه‌ی چرخش نخبگان پارتو خواندیم که:

«سقوط یک گروه نخبه در نتیجه‌ی معایب ذاتی خود آن به وقوع می‌پیوندد: برای مثال "روباها" بیش از حد فریبکار می‌شوند، یا زیاد سازش می‌کنند. "شیرها" بسیار خودستا و به گونه‌ای غیر قابل قبول بی‌رحم می‌شوند.» (راش، ۱۳۷۷: ۷۱)

در پایان روزگار ساسانیان هم خوانده ایم که اختلاف طبقاتی شدید و انباشت ثروت و قدرت در دست ابر طبقه و از همه مهم‌تر همین عیوب ذاتی نخبگان حاکم سرانجام موجبات سقوط و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی را فراهم می‌آورد.

آخرین نمونه از نقش نخبگان در شاهنامه از پادشاهی خسرو پرویز نقل می‌شود. در این نمونه هم روی سخن شاه نو در جمع نخبگان سیاسی، با موبدان است:

چو خسرو نشست از بر تخت زر	برفتند هر کس که بودش گهر
گرانمایگان را همه خواندند	بر آن تاج نو گوهر افشانند
به موبد چنین گفت کاین تاج و تخت	نیابد مگر مردم نیک بخت!

مبادا مرا پیشه جز راستی
 اباهر کسی رای، ما را بهی ست

که بیدادی آرد همه کاستی
 ز پیکار کردن سر ما تهی ست

(همان: ۸۷۹)

از این جا تا پایان شاهنامه، نخبگان حاکم که شاه در تصمیمات سیاسی اغلب با آنان مشورت می کند موبدان هستند، اگر نامی از نخبگان جنگاور به میان می آید در راینی های نظامی است. نمونه ای از راینی شاه با نخبگان نظامی را در سلسله نبردهای خسرو پرویز و بهرام چوبینه می خوانیم؛ خسرو پرویز، مدعی تاج کیانی از این که بهرام چوبینه او را کودک و خام می داند به خشم آمده است. او قصد شیخون به بهرام چوبینه را دارد و این تصمیم را در جمع نخبگان نظامی بر زبان می آورد:

بخواهم گشادن یکی راز خویش
 نهان دارم از لشگر آواز خویش

(همان: ۸۹۸)

او این راز مهم را در جلسه ای خصوصی بیان می کند. پس از این گسستهم و بندوی، دو نخبه ی نظامی خسرو پرویز، مشورت های منطقی و حساب شده ای به او می دهند . چنان که می دانیم شاهنامه با قتل یزدگرد شهریار به دست آسیابان و حمله ی اعراب به پایان می رسد. ساختار سیاسی قدرت هم زمان با این حملات از درون فرو پاشیده است. پند و اندرز های موبدان به ماهوی سوری آخرین نشانه ها از کنش فعال نخبگان در این اثر سترگ است. رادوی، نام موبدی است که به نمایندگی از دیگر موبدان با ماهوی به سخن می نشیند:

یکی موبدی بود رادوی نام
 به ماهوی گفت: " ای بد اندیش مرد
 به جان از خرد بر نهاده لگام
 چرا دیو چشم تو را تیره کرد؟
 چنان دان که شاهی و پیغامبری
 دو گوهر بود در یک انگشتری!
 از این دو یکی را همی بشکنی
 روان و خرد را به پای افکنی
 نگر تا چه گوی، بپرهیز از این
 مشو بد گمان با جهان آفرین "

(همان: ۱۱۰۳)

این سخنان، در ماهوی سوری تأثیری ندارد. او می خواهد از این اوضاع نابسامان در فقدان شاه و نخبگان نظامی به قدرت برسد. چنین هم می کند. اما به دست آخرین جنگاور شاهنامه یعنی بیژن

کشته می شود. لازم به ذکر است که بیژن نژاد ایرانی ندارد اما در شاهنامه نامش به عنوان آخرین جنگاور ثبت شده است.

۵- نتیجه گیری

بنا به نظر پارتو نیرومندترین عامل به هم خوردن توازن اجتماعی، انباشتگی عناصر برتر در طبقه ی پایین و تجمع عناصر پست در طبقه ی بالا است. با به هم خوردن تعادل در میان نخبگان، نه تنها تعادل اجتماعی که اقتدار شاهی نیز دستخوش تحولی بنیادین می گردد.

روش ویلفردو پارتو در مطالعه ی این نظریه، یک روش روان شناختی است. او با الگو برداری از طرح ماکیاوول، گروه نخبگان حاکم را به دو دسته تقسیم کرد و آنان را با خصائص روان شناختی یا خلقی مورد مطالعه قرار داد. در یک دسته از نخبگان حاکم، خصیصه ی زور یا قهر و در دسته ی دیگر خصیصه ی مکر چیره است بنابراین نخبگان یا قهار هستند و یا مکار. نخبگان در بخش نخست از بخش های دو گانه ی شاهنامه که خالقی مطلق از آن ها به حماسه ی ملی ایران و تاریخ ملی ایران یاد می کند. اغلب از طبقه ی جنگاور (پهلوانان) انتخاب شده اند و در بخش دوم آن، بیشتر از طبقه ی روحانیان (موبدان). بنابراین در انجمن نخبگان سیاسی شاهنامه چرخشی از پهلوانان یا جنگاوران به موبدان یا روحانیان، صورت گرفته است. ما دلایلی دال بر این مسئله نداریم که چرا نقش سیاسی نخبگان نظامی کم رنگ می شود اما یک نکته مسلم است و آن این که انباشت قدرت در دست موبدان، (با توجه به خصیصه های خلقی آنان به عنوان نخبگان مکار)، موجب سقوط شاهنشاهی ساسانی می شود. به عبارتی انباشت قدرت به بر هم خوردن توازن قوا و از بین رفتن اقتدار شاهی می انجامد. برخورد فردوسی با این کنش های سیاسی بی طرفانه است. او موبدان را به سازشکاری یا دغلكاری چنان که پارتو می گوید متهم نکرده است اما اندرز های بخردانه ی موبدان، گویای هوش سیاسی این نخبگان است که فردوسی آن را در اثرش بازتاب داده است.

پی نوشت ها

۱- برای اطلاع بیشتر به این منبع رجوع کنید: دلپذیر، زهرا و دیگران. (۱۳۹۰). رد و موبد در

شاهنامه. پژوهشنامه ی زبان و ادب ارسى. دانشگاه اصفهان. سال سوم. شماره ی ۳. پاییز ۱۳۹۰.

۲- فردوسی در شاهنامه، کیکاووس را از زبان دستان، خود کامه می نامد. اما این خود کامگی، به معنای غضب و یا نادیده گرفتن هیئت حاکمه نیست بلکه بیشتر ناظر به لجاجت و خودسری این پادشاه است. چرا که پادشاه در عمل، نخبگان سیاسی از طبقه ی جنگاور را برای رایزنی فرا خوانده است. اما نمی خواهد به پند آنان توجهی کند. قدرت نخبگان سیاسی که از طبقه ی جنگاور می باشند در این سخنان دستان به خوبی نشان داده شده است:

چو بشنید دستان بیچید سخت	که شد زرد، برگ کیانی درخت
همی گفت " کاووس خود کامه مرد	ز گیتی نه گرم آزموده، نه سرد!
کسی کو بود در جهان پیشگاه	بر او نگذرد سال و خورشید و ماه!
که مانده ست کز تیغ او در جهان	نلرزد یکسر، کهان و مهان؟!
نباشد شگفت ار به من نگرود	شوم خسته، گر پند من نشنود
ور این رنج آسان کنم بر دلم	از اندیشه ی شاه دل بگسلم
نه از من پسندد جهان آفرین	نه شاه و نه گردان ایران زمین
شوم، گویش هر چه دانم ز پند	ز من گر پذیرد بود سودمند
و گر تیز گردد، گشاده ست راه	تهمتن هم ایدر بود با سپاه "

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۰۲)

۳- برای زندگی نامه ی مختصر ویلفردو پارتو به این منبع بنگرید: مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی نوشته ی ریمون آرون، ترجمه ی محمد باقر پرهام، صفحات ۵۴۹ تا ۵۵۱.

۴- همچنین مقایسه کنید با:

Pareto, Vilfredi, (1961), The circulation of elites, theories of society (foundation of modern sociological theory), edited by Talcott Parsons, et al, the free press of glencoe, Inc, a division of the crowell-collier publishing company, 553

۵- برای فهم بهتر خصایص روان شناختی نخبگان مکار و نخبگان قهار، بر اساس نظریه ی پارتو جدول زیر را که از همین منبع نقل شده، بنگرید.

طبقه ۲ دوام انبوهه ها	طبقه ۱ غریزه های ترکیب
--------------------------	---------------------------

شیرها	روپاه ها
صاحب عزم قابل اطمینان درستکار بی رحم رویاری گر انعطاف ناپذیر نا شکبیا	باهوش تخیلی فریکار با پشتکار اهل توافق سازشگر شکبیا
آرمانی = رهبر مصمم و کاریزمایی	آرمانی = کار چاق کن سیاسی، معامله گر

۶- شرح مستوفایی از ظلم ها و تعصب ورزی های موبدان را می توان در این منبع خواند:
ر.گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه ی محمد معین، (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۳۸۲.

و در باب تعصب ورزی های کثیر این منبع معرفی می شود:
طلائی، پرویز حسین و سنجرى پور، داریوش. (۱۳۹۷). گسست در پیوند نخبگان دینی و سرآمدان قدرت در عصر ساسانی. پژوهشنامه ی تمدن ایرانی. سال ول. شماره ی اول. پاییز و زمستان ۱۳۹۷. صص ۹۰-۵۳

منابع

- آرون، ریمون. (۱۳۸۲). مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی. ترجمه ی باقر پرهام. تهران: علمی و فرهنگی
- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۸). تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت
- ارسطو، (۱۳۹۰). سیاست. ترجمه ی حمید عنایت. تهران: علمی و فرهنگی
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۴). جامعه شناسی سیاسی. تهران: نی
- جلیلیان، شهرام. (۱۳۹۵). سه چهره ی یک پادشاه گناهکار، پیروزمند و نیک یا کوروشی دیگر. فصلنامه ی علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا. سال بیست و ششم. دوره ی جدید. شماره ی ۳۱. پیاپی ۱۲۱. صص ۴۵-۲۱
- خوارزمی، حمیدرضا. (۱۳۹۶). تطبیق شخصیت های حماسی شاهنامه با چهره های تاریخی در کتاب نامه ی باستان میرزا آقا خان کرمانی. پژوهشنامه ی جستار های نوین ادبیفدانشگاه فردوسی. سال پنجاهم. شماره ی ۱۹۹. زمستان ۱۳۹۶. صص ۷۷-۴۹
- دلپذیر، زهرا و دیگران. (۱۳۹۰). رد و موبد در شاهنامه. پژوهشنامه ی زبان و ادب ارسى. دانشگاه اصفهان. سال سوم. شماره ی ۳. پاییز ۱۳۹۰. صص ۷۴-۶۱
- راش، مایکل. (۱۳۷۷). جامعه و سیاست. ترجمه ی منوچهر صبوری. تهران: سمت
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۴). تاریخ اجتماعی ایران. تهران: نگاه
- روسو، ژان ژاک. (۱۳۹۷). قرارداد اجتماعی. متن و در حاشیه ی متن. ترجمه ی مرتضی کلانتریان. تهران: آگه
- ریترز، جورج. (۱۳۷۷). نظریه ی جامعه شناسی در دوران معاصر. ترجمه ی محسن ثلاثی. تهران: علمی
- زونیس، ماروین. (۱۳۸۷). روانشناسی نخبگان سیاسی ایران. ترجمه ی پرویز صالحی و دیگران. تهران: چاپخش
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۶). بنیان اساطیری حماسه ی ملی ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. دوره ی چهارم. شماره ی دوم. پیاپی ۱۶۳. صص ۱-۶۱
- سیدمن، استیون. (۱۳۹۸). کشاکش آرا در جامعه شناسی. ترجمه ی هادی جلیلی. تهران: نی
- طلائی، پرویز حسین و سنجرى پور، داریوش. (۱۳۹۷). گسست در پیوند نخبگان دینی و سرآمدان قدرت در عصر ساسانی. پژوهشنامه ی تمدن ایرانی. سال ول. شماره ی اول. پاییز و زمستان ۱۳۹۷. صص ۹۰-۵۳
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). شاهنامه. دوره چهار جلدی به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن
- کریستنسن، آرتور. (۱۳۸۸). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه ی رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر

- گیرشمن، ر. (۱۳۸۸). ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه ی محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی
- Pareto, Vilfredo. (1964). Trattato di sociologia Generale. Edizioni di comunita. Milan
- _____ (1961), The circulation of elites, theories of society (foundation of modern sociological theory), edited by Talcott Parsons, et ai, the free press of glencoe, Inc, a division of the crowell-collier publishing company



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی